

A Glance at Turkish Words in Shâhnâme

Sajjad Aydenloo *

Associate Professor of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Urmia, Urmia, Iran, aydenloo@gmail.com

Abstract

Along with Arabic, Turkish is one of languages that numerous loanwords have entered from it into old Persian texts and poems. However, in spite of several papers about Arabic loanwords in Shâhnâme, as the most complex and the most important system from the 4th century, there is no independent study about its Turkish loanwords. In this paper, for first time, Turkish words and proper nouns of Shâhnâme (based on second edition of Dr. Khalegi Motlag's edition) have been examined in terms of: A) Turkish words, B) Turkish- Persian compounds, C) proper nouns, D) Turkish words of Daqiqi's couplets, and E) words requiring further investigations. According to this research, ten words and six proper nouns have been used in Shâhnâme were investigated. From these words, tork, xâqân, târâj and xadang were more frequent.

Key words: Qom, Nishabur, Imams' Sahabeh, Imamate Science, Ismah

* Corresponding author

نگاهی به واژه‌های ترکی شاهنامه فردوسی

سجاد آیدنلو*

چکیده

وام‌واژه‌های مختلف زبان ترکی در کهن‌ترین متون و نمونه‌های نظم و نثر فارسی راه یافته است. درباره لغات و ترکیب‌های عربی در مفصل‌ترین و مهم‌ترین منظومه بازمانده از سده چهارم، شاهنامه فردوسی، پژوهش‌های بسیاری انجام شده است؛ اما هیچ پژوهش مستقلی درباره واژه‌های ترکی این متن وجود ندارد. در این مقاله برای نخستین بار لغات و نام‌های ترکی حماسه ملی ایران بر اساس جدیدترین و منقح‌ترین تصحیح آن، ویرایش دوم متن خالقی مطلق، استخراج و در چند بخش بررسی شده است: الف) واژه‌های ترکی؛ ب) ترکیب‌های ترکی - فارسی؛ ج) نام‌های خاص؛ د) لغت‌های ترکی ابیات دقیقی؛ ه) واژه‌های نیازمند بررسی بیشتر. بر اساس این تحقیق، ده لغت و شش نام خاص ترکی در ابیات فردوسی و چهار واژه و دو اسم خاص نیز در هزار و پانزده بیت منقول از دقیقی در شاهنامه به کار رفته است. در میان کلمات ترکی شاهنامه به ترتیب، واژه‌های تُرک، خاقان، تاراج و خدنگ بسامد بیشتری دارد.

واژه‌های کلیدی

شاهنامه؛ فردوسی؛ دقیقی؛ لغات ترکی

۱- مقدمه

ترکی یکی از زبان‌های مهم شاخهٔ زبانی آلتایی یا اورال - آلتایی است که نخستین نشانه‌های گونهٔ باستانی و به اصطلاح پیش‌ترکی آن به سده سوم پیش از میلاد می‌رسد. کهن‌ترین آثار باقی‌مانده به این زبان سنگ‌نوشته‌های اُرخُن یا اورخون و نیسی از حدود سال ۷۰۰ میلادی است. از زمان ظهور اقوام و قبایل ترک در قرن ششم میلادی و در پی کشورگشایی‌های آنها در اوراسیا، از آسیای میانه تا شرق اروپا، زبان ترکی در سه دورهٔ ترکی کهن، میانه و نو با زبان‌های مختلف این مناطق روابط و دادوستدهای متنوعی داشته است (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۷: ۱۹۴)؛ (هازایی، ۱۳۸۲: ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳).

از زمان همسایگی ترکان در مرزهای شرقی با ایران در عصر ساسانیان، شماری از لغات ترکی به زبان‌های ایرانی

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور ارومیه، ارومیه، ایران aydenloo@gmail.com، نویسنده مسوول

از جمله سغدی (برای نمونه در این باره: ر.ک. خبّازی، ۱۳۸۸: ۶۳ - ۸۰)، خوارزمی (ر.ک. Doerfer, 1992: 227) و فارسی میانه راه یافت. پس از اسلام با آمدن بندگان ترک تبار به ایران و مهاجرت ترکان غز یا اوغوز بر مقدار و چگونگی واژه‌های دخیل ترکی در زبان فارسی دری شرق ایران افزوده شد. در سال‌ها و سده‌های بعد هم با شکل‌گیری سلسله سلجوقیان و بعدها تاختن مغولان به ایران، روند ورود وام‌واژه‌های ترکی و مغولی در زبان فارسی با شدت بیشتری پی گرفته شد و تا پایان دوره قاجار ادامه یافت (موسوی، ۱۳۸۴: ۵۸).

درباره موضوع لغات دخیل ترکی در زبان یا متون فارسی چند کتاب، مقاله و مدخل دانشنامه‌ای نوشته شده است.^۱ مهم‌ترین و مفصل‌ترین آنها تا امروز تحقیق چهار جلدی گِرهارد دورفر با نام *عناصر ترکی و مغولی در فارسی نو* است که در سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۵ میلادی به زبان آلمانی چاپ شد.^۲ متأسفانه این اثر ارزشمند تاکنون به فارسی ترجمه نشده است و چندان در دسترس و استفاده محققان ایرانی نیست. طبق نوشته دورفر گویا در این پژوهش حدود ۲۰۰۰ لغت (Doerfer, 1992: 231) و به‌طور دقیق ۲۱۳۵ (انتخابی، ۱۳۹۴: ۱۳۷) واژه ترکی و مغولی دخیل در فارسی شناسایی و معرفی شده است.^۳ او این لغات را در دوازده گروه معنایی (مفاهیم و موضوعات) تقسیم‌بندی کرده است؛ البته بیشترین آنها به مسائل دیوانی (حکومت، دولت و قانون) و زمینه‌های رزمی مربوط است (دورفر، ۱۳۸۱: ۳۳۰)؛ (Doerfer, 1992: 228)؛ (Knuppel: www.iranica.com).

به نظر دورفر نحوه ورود وام‌واژه‌های ترکی در زبان فارسی در سه مرحله یا دوره بوده است: الف) ترکی ناب کهن که شامل عناصر ترکی جنوبی و شرقی است؛ ب) ترکی و مغولی میانه که در بردارنده هر دو دسته از عناصر مغولی و ترکی جنوبی و شرقی است؛ ج) ترکی ناب متأخر یا جدید که فقط شامل عناصر ترکی جنوبی است (Knuppel, ibid). به نوشته یکی از محققان «اگر حاکمیت غزنویان (۳۶۷ - ۵۸۲ ق) را آغاز تسلط ترکان بر ایران حساب کنیم تعدادی واژه ترکی (در مفهوم اعم کلمه) برای نخستین بار از طریق آثاری چون تاریخ بیهقی (تاریخ مسعودی) که در این دوره فراهم آمده بودند وارد زبان فارسی شدند» (دلبری‌پور، ۱۳۸۲: ۹۶). این نظر درست نیست؛ با اینکه برخی محققان، روزگار سلجوقیان را زمان ورود رسمی لغات ترکی به زبان فارسی دانسته‌اند (ابوالقاسمی، ۱۳۹۰: ۴۷ و ۴۸)، اما به سبب پیشینه قدیمی تر پیوند زبان ترکی با زبان‌های ایرانی (ارانسکی، ۱۳۷۹: ۲۳۸ - ۲۴۱)، در متون مقدم بر تاریخ بیهقی و آثار پیش از عهد سلجوقیان هم واژه‌های ترکی دیده می‌شود.

نگارنده برای مقدمه بحث و برای نشان دادن سابقه و کیفیت وام‌واژه‌های ترکی در زبان یا متون فارسی، فهرست لغات ترکی‌ای را ذکر می‌کند که از بررسی اشعار رودکی، کسایی، فرخی و شاعران بی‌دیوان قرون چهارم و اوایل پنجم^۴ یافته است. ناگفته پیداست که این فهرست فقط جنبه مثالی دارد و موضوع نخستین واژه‌های ترکی راه‌یافته به زبان یا متون فارسی با تحقیق دقیق در همه آثار نظم و نثر بازمانده از سده چهارم و آغاز قرن پنجم، کامل خواهد شد.

آیاغ: بیاله باده. در بیتی از بوشکور بلخی (قرن ۴ ق) آمده است:

تو سیمین بری من چو زرین اباغ تو تابان مهی من چو سوزان چراغ

(مدبری، ۱۳۷۰: ۱۰۲)

ایلخی: رمه. در شعر بُندار رازی (اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵):

در ایلخی شاه اسب کروک دبو در قافله نیز اشتر لوك دبو
(همان: ۳۷۱)

بگتر: نوعی جامه جنگی. در بیتی از بوشکور بلخی آمده است:

به سر برنهاده زر مغفوری ز پولاد کرده به بر بگری
(همان: ۱۰۶)

بگماز: باده. در شعر بوشکور بلخی آمده است:

به بگماز بنشست بمیان باغ بخورد و به یاران او شد نفاغ
(همان: ۱۰۲)^۵

بگنی: گونه‌ای می. در بیتی از طیان مرغزی (اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵) آمده است:

مست گشتم ز جرعه بگنی شد مزاجم ز بنگ مستغنی
(همان: ۳۲۰)

پیغوی: صورتی یا تصحیفی از «پیغوی» به معنای «ترکانه» است (ر.ک. ذیل این لغت در بخش «لغات ترکی ابیات دقیقی» در همین مقاله). در این بیت فرخی آمده است:

تا شاعران به شعر بگویند و بشنوند وصف دو زلف و دو رخ خوبان پیغوی
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۴۰۱)

تُماج: آش. در بیتی از کسایی مروزی (قرن ۴ و ۵ ق) آمده است:

خواجه، تُماج باید و سر بریان سود ندارد مرا سَفَرَجَل و چُکری
(ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۰۸)

تُرک: در ابیات گویندگان گوناگون استفاده شده است. برای نمونه:

گر چون تو به ترکستان ای ترک نگاری است هر روز به ترکستان عیدی و بهاری است
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۲۱)

تگسین: لقب فرمانروایان چگل.

سیصد و هفتاد سال از وقت پیغمبر گذشت سیر شد منبر ز نام و خوی تگسین و تگین
(ریاحی، ۱۳۷۵: ۹۱)

تگین: شاهزاده، دلاور (ر.ک. ذیل همین کلمه در بخش «واژه‌های ترکی شاهنامه»). شاهد آن، بیتی از کسایی ذیل لغت «تگسین» است.

جوق: دسته.

برآمد از سر کهسارها طلایه ابر چو جوق‌های حواصل که برکشی طناب
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۱۱)

چخماخ: کیسه پوستی. این بیت از بوشکور بلخی نمونه آن است:

برد چخماخ من از خانه من جامه نبرد جامه از مشرعه بردند هم از اول تیر
(مدبری، ۱۳۷۰: ۸۶)

چگل: نام یکی از شهرهای ترکستان.

می ستان از کف بتان چگل لاله رخسار و یاسمین غیب
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۱۵)

خاقان: این واژه در شعر چند نفر از سرایندگان آمده است.^۶ برای نمونه بیتی از رودکی (سده ۴ ق) ذکر می‌شود:

باده دهنده بتی بدیع ز خوبان بچه خاتون ترک و بچه خاقان
(رودکی، ۱۳۷۸: ۳۵)

خان

همه ترکستان بگرفت و به خانی بنشست به شرف روز فزون و به هنر روز فزای
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۳۶۷)

ساتگین: ساغر می.

ساقیا ساتگینی اندر ده مطربا رود نرم و خوش بنواز
(همان: ۲۰۱)

طرخان: لقب مهتران ترک‌نژاد (ر.ک). ذیل این واژه در بخش «نام‌های خاص شاهنامه» در همین مقاله). این بیت
مخلدی گرگانی نمونه آن است:

کنون باشد برخوانم به پیش تو به شعر اندر هر آنچه تو به خاقانان و طرخانان و خان کردی
(مدبری، ۱۳۷۰: ۳۴۱)

قربان: جعبه تیر و کمان.

اندر دل هر شیر ز قربان تو تیری است و اندر بر هر گرد ز رُمح تو ستانی
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۳۶۸)

قرغوی: پرنده شکاری. در بیتی از ابوالعباس ربنجی (قرن ۴ ق) آمده است:

قرغوی را بکشست در آن وقتی کز صحبتش گریغ همی جستم
(مدبری، ۱۳۷۰: ۱۳۴)

قلاچوری: شمشیر. این بیت عماره مروزی (اواخر سده ۴ و اوایل قرن ۵) نمونه آن است:

کوه از نهیب زخم قلاچوری امیر نار کفیده گشت و سراسر فروکفید
(همان: ۳۵۶)

منجوق: ماهچه درفش.

باغ پنداری لشکرگه میر است که نیست ناخنی خالی از مطرد و منجوق و علم
(فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۲۳۳)

وُثاق: اتاق، حجره.

وَتَاق تَو از نیکوان چَوَن بهشت سَرای تَو از لعبتَنان قَتَدَه‌دار
(همان: ۱۵۳)

یَتَاقی: نگهبان. بیتی از خسروانی (سده چهارم) نمونه آن است:

بِه خَوَاب نَاز شَه با تُرکِ نَوشاد ز هِنَدوی یَتَاقی کِی کَنَد یَاد
(مدبری، ۱۳۷۰: ۱۱۳)

یغما: نام یکی از مناطق ترکستان. در بیتی از قصیده کسایی آمده است:

آن کور بسته مطرد بی طوع گشته مرتد بر عترت محمد چون ترک غز و یغما
(ریاحی، ۱۳۷۵: ۷۰)

این چند نمونه گواه مستندی است که تأیید می‌کند پیشینه ورود واژه‌های ترکی در زبان و متون فارسی پیش از عصر غزنویان و تاریخ بیتهی و مربوط به روزگار سامانیان است.

۲- بحث اصلی

شاهنامه فردوسی به سبب حجم بسیار (حدود پنجاه هزار بیت)، قدمت (بازمانده از سده چهارم) و فخامت ادبی، در مطالعات و نتیجه‌گیری‌های مربوط به تاریخ زبان فارسی، اهمیت بسیاری دارد. این اثر، بلندترین منظومه کهن فارسی است که از عصر سامانیان و غزنویان، با در امان ماندن از گزند روزگار به دست ما رسیده است؛ بنابراین همواره باید یکی از مأخذهای اصلی پژوهش‌های گوناگون ادبی و لغوی باشد.

از دیرباز برخی از علاقه‌مندان و خوانندگان شاهنامه و حتی شماری از ادبا و محققان بر آن هستند که فردوسی، حماسه ملی ایران را به فارسی سره سروده است و هیچ لغت و ترکیب غیرفارسی در آن به کار نبرده است. به‌طور کلی تصور سره‌بودن زبان شاهنامه به معنای نبودن واژه‌های عربی در این متن انگاشته می‌شود و البته لغات دیگر غیرفارسی را نیز دربرمی‌گیرد. بر مبنای این دیدگاه باید هیچ واژه غیرفارسی، اعم از عربی، یونانی، ترکی و... در شاهنامه نیامده باشد. اشارت‌ها و تحقیق‌های ادبا و محققان ایرانی و غیر ایرانی از دوره قاجار به بعد نشان داده است که این باور کاملاً نادرست و غیرعلمی است. مطابق با جدیدترین پژوهش، در شاهنامه، ۵۸۰ لغت و ترکیب عربی یا معرب و ۱۴۶ نام خاص عربی یا معرب (در مجموع ۷۲۶ لغت، ترکیب و اسم خاص) استفاده شده است.^۷

باتوجه به سابقه دیرین ورود واژه‌های ترکی در زبان و متون فارسی، این پرسش باید طرح و بررسی شود که آیا غیر از لغات و ترکیبات عربی، وجود لغات و ترکیبات ترکی در شاهنامه ممکن است؟ درباره این موضوع مهم در حدود جستجوهای نگارنده هیچ تحقیق مستقلی صورت نگرفته است و فقط خالقی مطلق به صورت کلی و کوتاه به وجود شماری از واژه‌های ترکی در شاهنامه اشاره کرده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۱ الف: ۱۳۸)؛ ذکر لغت قربان به معنی کمان دان یا ترکش، نمونه‌ای از واژه‌های ترکی این اثر، در مدخلی از دورفر (Doerfer, 1992: 228) و هشت لغت و ترکیب تگینان، خاتون، خاقان، دمور، قراخان، قجقارباشی، طغری و قلون در بحث «زبان شاهنامه» در کتابی از نگارنده (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۹۴ الف: ۱۶۶) از این جمله است. اکنون ویرایش دوم تصحیح شاهنامه خالقی مطلق علمی - انتقادی‌ترین متن تصحیح‌شده شاهنامه است. این اثر به سبب نزدیک‌تر شدن متن شاهنامه به اصل سروده‌های فردوسی باید مبنای جدیدترین تحقیقات درباره مسائل گوناگون حماسه ملی ایران قرار گیرد. به همین سبب نگارنده لازم دانست

افزون بر لغات و ترکیبات عربی یا معرب فردوسی، موضوع جالب اما توجه‌نشده واژه‌های ترکی شاهنامه را نیز بر اساس این چاپ بررسی کند که نتیجه این کار در جستار حاضر در اختیار اهل فن و محققان قرار گرفته است تا با نظریه‌های خویش در اصلاح و تکمیل آن یاری‌رسان باشند و این مبحث فراموش‌شده از موضوع «زبان شاهنامه» به‌طور کامل و دقیق روشن شود.

پیش از معرفی و بررسی واژه‌های ترکی شاهنامه باید به این نکته پرداخت که در داستان‌های این اثر دو بار از خود «زبان ترکی» یاد شده است. بار نخست در روایت رفتن گیو به توران برای یافتن کیخسرو است که پهلوان ایرانی در آنجا با تورانیان به «ترکی» سخن می‌گوید:

بیه فرمان او گیو بسته میان
همی تاخت تا مرز توران رسید
زوان را بیه ترکی بیاراسستی
چو گفتمی نمدارم از او آگهی

بیامد بیه کردار شیر ژبان
هر آن کس کش از راه تنها بدید
ز کیخسرو از او نشان خواستی
تنش را ز جان زود کردی تهی

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/۴۲۴/۲۳ - ۲۶)

بار دوم نیز در گزارش جهان‌گردی‌های اسکندر است؛ او در خاور زمین به جایی می‌رسد که:

زوانشان نه تازی و نی خسروی
نه ترکی نه چینی و نی پهلوی

(همان: ۲/۳۱۰/۱۱۳۷)

زبان تورانیان در داستان رزم دوازده رخ، ترکی است. هومان، پهلوان تورانی، زمانی که به هم‌اوردجویی از سپاه ایران می‌آید با خود ترجمان، مترجم، می‌آورد تا گفتار او را از ترکی به زبان ایرانی برگرداند:

نشست از بر زین سپیده‌دمان
بیامد بیه نزدیک ایران سپاه
... بد ایرانیان گفت پس ترجمان

چو شیر ژبان با یکی ترجمان
پراز جنگ دل سر پراز کین شاه
که آمد گه تیغ و گرز و کمان

(همان: ۱/۷۰۸ و ۷۰۰/۴۴۵، ۴۴۶ و ۴۶۰)

در مقابل، بیژن، یل ایرانی نیز زمانی که به پیکار هومان می‌آید، ترجمانی با خود همراه می‌کند:

یکی ترجمان را ز لشکر بجست
... وژان پس بفرمود تا ترجمان

که گفتار ترکمان بدانند درست
یکی بانگ برزرد بدان بدگمان

(همان: ۱/۷۱۹/۷۱۴ و ۷۱۸)

از زبان ترکی دو بار نیز در بیت‌های افزوده بر برخی دست‌نویس‌های شاهنامه سخن رفته است. یک بار در دو بیت الحاقی در داستان نبرد رستم و پولادوند که افراسیاب به پسرش شیده می‌گوید برود و به ترکی به پولادوند یادآوری کند که اگر رستم را بر زمین افکند او را با شمشیر بکشد:

بیه ترکی بیاموز و راهش نمای
بگوش که چون او بیه زیر آوری

مگر روسم را درآرد ز پای
بیه شمشیر کنان سپس داوری

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۲۷۶/زیرنویس ۱۳)

باری دیگر در روایت رفتن جاماسپ به گنبدان دژ برای آوردن اسفندیار چند بیت افزوده شده است؛ در این ابیات

آمده است که جاماسپ چون از میان و محاصره تورانیان، ترکان، می‌گذرد با ایشان به زبان ترکی سخن می‌گوید تا شناخته نشود:

هر آن کس که او را بدیدی به راه پرسیدی او را ز توران سپاه
به آواز ترکی (بر آواز ترکان) سخن راندی بگفتی بدان کس که او خواندی
ندانستی او را کسی حال و کار که گفتی به ترکی سخن هوشیار
(همان: ۵ / ۱۹۱ / زیرنویس ۱۷)

تورانیان در سنت‌های ملی و روایی با ایرانیان هم نژادند^۸ و این بیش از هر چیز از نام‌های ایرانی بیشتر شاهان و یلان و مکان‌های توران زمین در *اوستا*، متون پهلوی، *شاهنامه* و منابع تاریخی دریافته می‌شود؛ اما گاهی آنها در *شاهنامه*، ترک و ترکان خوانده شده‌اند. علت اصلی آمیختگی و یکسان‌نگاری ترکان و تورانیان در تاریخ واقعی ایران جستجو می‌شود؛ اقوام ترک‌تبار یکی از دشمنان شرقی ایرانیان بودند که از مرزهای این نواحی به ایران می‌تاختند. تداوم این حملات یادآور تجاوزهای تورانیان از این مناطق در روایات ملی و پهلوانی بود؛ به همین سبب به تدریج موجب درآمیختگی دشمنان واقعی (ترکان) و داستانی (تورانیان) ایران شد و دو واژه یا مفهوم ترک و تورانی به خطای یکی انگاشته شد.^۹ در پی این سهو و درآمیختگی، در منابع *شاهنامه* و به پیروی از آن در اثر فردوسی، تورانیان گاهی ترک نامیده شدند و زبان آنها چنان‌که مشاهده شد به‌طور معدودی ترکی است و یکی‌دو نام از اسم‌های اشخاص و مکان‌های آنها نیز ریشه ترکی دارد. نکته مهم دیگر در بحث *شاهنامه* و زبان ترکی این است که آذربایجان یا آذربادگان در *شاهنامه* هیچ ارتباطی با ترکان و زبان ترکی ندارد. این ناحیه یکی از پراهمیت‌ترین، محترم‌ترین و مقدس‌ترین نواحی ایران در حماسه ملی است که بعضی رویدادهای مهم داستانی نیز در آنجا اتفاق می‌افتد؛ از جمله افراسیاب، شاه - پهلوان بزرگ توران که ترک هم نامیده شده است، در کنار دریاچه چیچست، اورمیة کنونی، در آذربایجان یا آذربادگان کشته می‌شود.

طبق تحقیق نگارنده، در *شاهنامه* برپایه ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلق، چند لغت و ترکیب ترکی به کار رفته است که آنها را در این بخش‌ها می‌توان تقسیم‌بندی و بررسی کرد: الف) واژه‌های ترکی؛ ب) ترکیب‌های ترکی - فارسی؛ ج) نام‌های خاص (کسان و جای‌ها)؛ د) لغات ترکی ابیات دقیقی؛ ه) واژه‌های نیازمند بررسی بیشتر.

یادآوری دو نکته درباره لغات ترکی *شاهنامه* ضروری است که البته در ادامه ذکر و بررسی خواهد شد. نخست اینکه بسیار ممکن است به‌جز واژه‌های بیان‌شده در این مقاله، لغات ترکی دیگری هم در متن *شاهنامه* وجود داشته باشد که یا از دید نگارنده به دور مانده است و یا به سبب ناآگاهی از ریشه و منشأ ترکی یا اورال - آلتایی آن واژه یا واژه‌ها، آورده نشده است و این با دریافت‌های محققان درباره موضوع بحث، به‌ویژه راهنمایی و روشنگری درباره لغات بخش پایانی مقاله، تکمیل خواهد شد. دوم اینکه در ذکر شواهد واژه‌ها، فقط نخستین نمونه کاربرد آنها در *شاهنامه* ارائه شد و سپس فراوانی کاربرد آن در ویرایش دوم خالقی مطلق و در یکی‌دو نمونه، در چاپ مسکو ذکر گردید. استناد در این پژوهش بر ویرایش جدید از تصحیح خالقی مطلق است؛ اما گاهی نیز به فراوانی لغات در چاپ مسکو توجه شد؛ زیرا بعضی از کلمات ترکی *شاهنامه* در ابیات متعددی به کار رفته است که برای نگارنده امکان شمارش دقیق آنها در چاپ خالقی مطلق نبود و از این روی برای بسامدگیری آنها از نرم‌افزار *شاهنامه* استفاده شد که بر اساس چاپ مسکو تهیه شده است.

۱-۲ واژه‌های ترکی

۱-۱-۲ بگماز (be(a)gamâz): باده.

در فرهنگ‌های مهم و معتبر فارسی این واژه، ترکی معرفی شده است (انوری، ۱۳۸۲: ذیل بگماز)؛ (تبریزی، ۱۳۶۱: ۱/ ۲۹۴، زیرنویس ۴۳)؛ (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل بگماز)؛ (معین، ۱۳۷۱: ذیل بگماز). «بگماز» از کهن‌ترین لغات ترکی راه‌یافته به زبان و متون فارسی است. این واژه در قدیمی‌ترین فرهنگ ترکی یعنی *دیوان لغات الترک کاشغری* (تألیف ۶۶۶ ق) به صورت «بکمس» (bakmas) و با دو معنای رُب و شیره آمده است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۳۶۴). در *تحفه حسام* (از قرن هفتم)، کهن‌ترین لغت‌نامه منظوم فارسی به ترکی، نیز با همین ضبط و به معنای دوشاب وارد شده است (خویی، ۱۳۸۹: ۳۹). در فرهنگ‌های متأخرتر ترکی به فارسی، از عصر صفوی و پس از آن، نیز به شکل بکمز و در همان معنای شیره و دوشاب دیده می‌شود (اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۸۱)؛ (نصیری، ۱۳۹۳: ۲۳۶). در فرهنگ‌های معاصر ترکی - فارسی معنای می نیز برای آن نوشته شده است (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۳۳۲) و در *شاهنامه* و دیگر متون فارسی به این معنی به کار رفته است. این را هم باید افزود که برخی محققان برای بگماز ریشه ایرانی در نظر گرفته‌اند (بهفر، ۱۳۹۱ ب: ۲۶۲)؛ (کزازی، ۱۳۷۹: ۳۸۲). این لغت در *شاهنامه* پنج بار به کار رفته است:

از این پس همه نوبت ماست رزم تو را جای تخت است و بگماز و بزم
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۹۶ / ۳۸)

۲-۱-۲ تاراج

همه گنج تاراج و لشکر اسیر جوان دولت و تیز برگشته پیر
(همان: ۱/ ۲۰۷ / ۲۰۲)

مطابق شمارش نگارنده «تاراج» پنجاه بار در ویرایش دوم خالقی مطلق در متن آمده است. دورفر این واژه را از ریشه ترکی -tara- به معنای پراکندن، متفرق کردن، شانه کردن، هموار کردن می‌داند (همدانی، ۱۳۷۳: ۳ / ۲۳۳۲ تعلیقات) که در ترکی به صورت تاراش هم به کار می‌رود (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲ / ۸۱۰).

۳-۱-۲ تُرک: این واژه خاستگاه ترکی یا اورال - آلتایی دارد و نخستین بار در کتیبه‌های اُرخُن یا اورخون به صورت تورکو یا توروک آمده است. در منابع متعدد، تلفظ‌های گوناگونی مانند توکیوئه، توچیونه، تورکیوت، تورکوز، تورکیت و تورک برای آن ارائه شده است که ترک وجه به کاررفته آن در متون فارسی است. درباره اشتقاق و معنای این کلمه نیز نظریه‌های مختلفی وجود دارد که از آن میان می‌توان به معنای نیرو یا نیرومند، به وجود آوردن و وابسته به دولت یا تبعه اشاره کرد (رضا، ۱۳۸۷: ۱۱۹ و ۱۲۰)؛ (رئیس‌نیا، ۱۳۸۲: ۱۲۶ و ۱۲۷). این واژه در *شاهنامه* در بخش پیشدادیان و کیانیان بر افراد و سرزمین تورانیان اطلاق شده است و در روایات دوره اشکانی و ساسانی هم مراد از آن اقوام ترک‌نژادی است که از جانب شرقی با ایران ارتباط داشتند. نخستین کاربرد آن در داستان «تقسیم کردن فریدون جهان را میان سه پسر خویش» است که سرزمین تُرک یا توران و چین بهره‌تور می‌شود:

یکی روم و خاور دگر تُرک و چین سیم دشت گردان و ایران زمین
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۶۲ / ۲۷۴)

این کلمه برپایه چاپ مسکو ۱۲۹ بار به صورت مفرد (ترک) و ۳۱۱ بار به گونه جمع (تُرکان) استفاده شده است.^{۱۱}

۴-۱-۲ تگین: از القاب باستانی ترکی و به معنای شاهزاده است که در اصل بر پسر یا نوه خاقان بزرگ گفته می‌شد.

این لقب در سنگ‌نوشته‌های اُرخُن یا اورخون هم به کار رفته است و گمان کرده‌اند که شاید خاستگاه غیر ترکی داشته باشد. با گذشت زمان، تگین در اصطلاح تنزل معنایی یافت و برای هر سردار ترک غیر شاهزاده نیز به کار رفت (باسورث، ۱۳۸۳: ۷۶)؛ (همدانی، ۱۳۷۳: ۳ / ۲۳۴۰ تعلیقات). درباره اشتقاق «تگین» فرضیه‌ای هست که آن را تغییر یافته یا ترکی شده دیهکان فارسی میانه، دهقان متون فارسی، می‌داند که هپتالیان در دوره ساسانی آن را از واژه ایرانی گرفته‌اند و در میان قبایل ترک متداول کردند (آلتهایم، ۱۳۹۳: ۸۴ و ۴۲۲). تگین دو بار در ابیات فردوسی و چند بار در سروده‌های دقیقی به معنای دلاور و به شکل جمع، تگینان، آمده است:

بفرمود تا جهن رزم آزمای رود با تگینان لشکر ز جای
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱ / ۸۲۰ / ۷۵۹)

کجا آن همه پیل و برگستان کجا آن تگینان روشن روان
(همان: ۲ / ۸۴۵ / ۱۱۱۸)

۲-۱-۵ چالش: در فرهنگ‌های فارسی برای این کلمه دو معنای اصلی نوشته شده است: الف) رفتار همراه با کبر و ناز؛ ب) جنگ و نزاع. دکتر معین در حواشی برهان قاطع این واژه را در معنای نخست آن، اسم مصدر از چلیدن دانسته است که در سنسکریت نیز به صورت *cala* از ریشه *cal* به معنی حرکت کردن کاربرد دارد (تبریزی، ۱۳۶۱: ۲ / ۶۱۴، زیرنویس ۱۲)؛ اما چالش در معنای جنگ و نزاع در فرهنگ فارسی دکتر معین و فرهنگ بزرگ سخن، لغتی ترکی معرفی شده است (انوری، ۱۳۸۲: ذیل تگین)؛ (معین، ۱۳۷۱: ذیل تگین) که از ریشه *čal* ترکی به معنای زدن است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲ / ۹۹۳)؛ (همدانی، ۱۳۷۳: ۳ / ۲۳۵۱ و ۲۳۵۲ تعلیقات)؛ در فرهنگ‌های ترکی - فارسی به صورت چالیش (*âçliş*) به معنای کوشش و اهتمام ثبت شده است (استرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۳۸)؛ (اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۱۳۵). چالش در شاهنامه یک بار در این بیت به کار رفته است:

بریده یکی را دو دست و دو پای یکی را تشد جای چالش به جای
(همان: ۲ / ۴۷۷ / ۵۵۰)

امیدسالار در توضیح این بیت، «جای چالش» را کنایه از آلت تناسلی دانسته و نوشته است: چالش به معنای جماع نیز هست (خالقی مطلق، ۱۳۹۱: ۳ / ۱۱۶ نوشته دکتر امیدسالار). به نظر نگارنده اگر چالش را در معنای نزدیکی و مباشرت بدانیم، از سویی با کلمه چالش ترکی به معنی کوشش و جنگ (به سبب وجود کار و تقلا در هر دو مفهوم) ارتباط می‌یابد و از سوی دیگر ضمن پذیرش محتمل معنای یادشده برای «جای چالش» در شاهنامه،^{۱۲} به احتمال بسیار باید «چالش» را در آن واژه‌ای ترکی به شمار آورد. گویا کهن‌ترین شاهد کاربرد این لغت در متون فارسی همین بیت شاهنامه است؛ اما چون ضبط آن در دست‌نویس‌های شاهنامه تغییر یافته است (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۶ / ۴۰۲ / زیرنویس ۲) و در چاپ‌های مختلف نیز از این ضبط‌ها پیروی شده، در هیچ یک از فرهنگ‌های فارسی به بیت فردوسی توجهی نشده است. چالش نخستین بار در دفتر ششم از تصحیح پیشین خالقی مطلق با همکاری دکتر امیدسالار و سپس ویرایش دوم ایشان بر قاموس لغت فردوسی افزوده شده است.

۲-۱-۶ خاقان: لقب ویژه فرمانروایان ترک و مغفورهای چین که بعدها در معنای عام «پادشاه بزرگ» استفاده شده است. در فرهنگ‌ها آن را لغتی ترکی دانسته‌اند و گویا اصل آن با زبان مردم پنجوری یا قوم سین‌بی یا هسین‌پی در چین ارتباط می‌یابد که به صورت‌های قاآن، خاآن، قاغان و کاقان هم به کار رفته است (دیانت، ۱۳۹۲: ۶۱۷ و ۶۱۸). این واژه

۲۹۴ بار در شاهنامه آمده است:

به کرسیوز آید همی خواب شوم شود کشته بر دست خاقان روم
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۳۸۵/ ۲۰۹۹)

۷-۱-۲ خَدَنگ: این کلمه مأخوذ از اصلی ترکی دانسته شده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲/ ۱۱۱۱). خدنگ در دیوان لغات التترک به صورت خَدَنگ ثبت شده است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۶۸) و بر اساس چاپ مسکو پنجاه بار در شاهنامه به کار رفته است:

ز دیوارها خشت و از بام، سنگ به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۴۶/ ۴۲۷)

۸-۱-۲ طُغْرُل: مرغ شکاری.

این لغت ترکی (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل طغرل) در دیوان لغات التترک به صورت «طغریل» آمده است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۲۶) و آن را از ریشه تُغْرَا به معنای پاره کردن و دریدن دانسته‌اند (همدانی، ۱۳۷۳: ۳/ ۲۳۷۶ تعلیقات). طغرل در شاهنامه هفت بار آمده است و یک بار آن در بیت شاهد و شش نمونه دیگر در داستان بهرام گور و دختران بُرزین است:^{۱۳}

ز توران چو طغرل بد ایران پرید تو گفستی که هرگز نیا را ندید
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۸۰۵/ ۳۷۹)

۹-۱-۲ قُربان: کمان‌دان، ترکش.

دورفر این لغت را ترکی و مرکب از «قور» (qur) به معنای کمر بند و پسوند بان یا مان می‌داند (همدانی، ۱۳۷۳: ۳/ ۲۳۸۵ تعلیقات). در دیوان لغات التترک این کلمه به دو صورت قُربان و قورمان ضبط شده است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۹۱ و ۸۴۹)؛ در فرهنگ‌های متأخرتر نیز به صورت قوربان آمده است (استرآبادی، ۱۳۸۴: ۲۱۳)؛ (اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۲۰۵). قُربان در فرهنگ فارسی زنده‌یاد معین، فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی نیز ترکی یا دارای ریشه ترکی معرفی شده که به فارسی و عربی راه یافته است (انوری، ۱۳۸۲: ذیل قُربان)؛ (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۳/ ۲۰۵۵ و ۲۰۵۶)؛ (معین، ۱۳۷۱: ذیل قُربان)؛ البته بعضی محققان احتمال داده‌اند که شاید این واژه اصلی عربی یا ایرانی داشته باشد (همدانی، ۱۳۷۳: همان). قُربان در ویرایش دوم خالقی مطلق فقط یک بار در این بیت آمده است:

ز قُربان چو چاچی کمان بر کشم زمانه برآرد سر از ترکش
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۱۸۶/ ۸۲)

بر اساس جستجوهای نگارنده این کلمه سه بار دیگر نیز در دست‌نویس‌های شاهنامه به کار رفته است؛ البته در تصحیح خالقی مطلق به جای آن «ترکش» برگزیده شده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۲۹۲ زیرنویس ۱۳)؛ (همان: ۳/ ۴۲/ زیرنویس ۲۹)؛ (همان: ۶/ ۴۸۴/ زیرنویس ۲۲).

۱۰-۱-۲ منجوق (mo(a)njuq): گویی که بر سر درفش نصب می‌کردند؛ ماهچه عَلم، مجازاً به معنی خود درفش است. این کلمه ترکی است و در دیوان لغات التترک به دو صورت مَنجُوق و مَنجُوق آمده است و این سه معنی برای آن ارائه شده است: الف) آنچه از زین می‌آویزند؛ ب) هرچه از گردن اسب بیاویزند؛ ج) هرگونه خرمهره (کاشغری، ۱۳۷۵: ۹۵۵ و ۹۵۶). منجوق یک بار در شاهنامه استفاده شده است:

همه گوش پر ناله بوق شد همه چشم پر رنگِ منجوق شد
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲ / ۵۴۳ / ۱۵۲۸)

۲-۲ ترکیب‌های ترکی - فارسی

فردوسی از ترکیب دو واژه ترکی تُرک و خاقان با کلمات فارسی، چهار ترکیب ترکی - فارسی زیر را ساخته است که در شاهنامه نیز مشاهده می‌شود:

۱-۲-۲ تُرک‌زاده

که این تُرک‌زاده سزاور نیست کس او را به شاهی خریدار نیست
(همان: ۲ / ۸۰۸ / ۱۸۱)

این ترکیب دو بار هم به صورت کوتاه‌شده ترک‌زاد آمده است:

بدو گفت بهرام کای ترک‌زاد به خون ریختن تا نباشی تو شاد
(همان: ۲ / ۸۰۹ / ۲۲۰)

سَخُن بس کن از هر مَزِ ترک‌زاد که اندر زمانه مباد آن نژاد
(همان: ۲ / ۸۶۷ / ۱۶۶۸)

۲-۲-۲ ترکی: این صفت نسبی چهار بار استعمال شده است:

سپاهش همه تیغ هندی به دست زره سغدی و زین ترکی نشست
(همان: ۱ / ۴۶۳ / ۳۱۷)

۳-۲-۲ خاقان نژاد: دو بار به کار رفته است:

که خاقان نژاد است و بدگوهر است به بالا و دیدار چون مادر است
(همان: ۲ / ۸۰۸ / ۱۸۲)

تو خاقان نژادی نه از کیباد که کسری تو را تاج بر سر نهاد
(همان: ۲ / ۸۱۰ / ۲۲۱)

۴-۲-۲ خاقانی: این صفت نسبی هم پنج بار دیده می‌شود:

سه تَرکِ دلاور ز خاقانیان بر آن کینِ بهرام بسته میان
(همان: ۲ / ۸۸۳ / ۱۱۷)

۳-۲ نام‌های خاص (کسان و جای‌ها)

۱-۳-۲ ایتاش

نه ارجاسپ مانم نه ایتاش و چین نه گهرم نه خُلخ نه توران زمین
(همان: ۲ / ۹۳ / ۱۳۸۱)

همنشینی این واژه با نام‌های چین، خُلخ و توران در بیت فردوسی و نیز دو بیت از دقیقی (ر.ک). «لغات ترکی ابیات دقیقی» در همین مقاله، موجب شده است که خالقی مطلق و چند تن دیگر از مصححان و محققان شاهنامه آن را اسم خاص مکان بدانند و در فهرست جای‌های حماسه ملی ایران بیاورند (عریان، ۱۳۹۳: ۲۲)؛ (فردوسی، ۱۳۷۹: کتاب صفر / ۵۷۰)؛ (همان، ۱۳۹۱: ۶ / ۵۸۷)؛ (همان، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۲۰۰). در ویرایش کزازی نیز این نام به صورت ایناس آمده است

(کزازی، ۱۳۸۴: ۴۵۶)؛ اما بر اساس بررسی‌های نگارنده هیچ‌یک از دو صورت ایتاش و ایناس در منابع متعدد جغرافیایی و تاریخی نیست.^{۱۴} به همین سبب شماری از پژوهشگران آياس را ضبط درست آن دانسته‌اند که منطقه‌ای در سرزمین ارمن و شمال کوه‌های قفقاز است (دزفولیان، ۱۳۸۷: ۱۵۷)؛ (شهیدی، ۱۳۷۷: ۲۴ و ۲۵)؛ (ظروفچی، ۱۳۹۲: ۵۰)؛ (فردوسی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۱۷۴). به‌طور کلی ساخت کلمه ایتاش در ویرایش دوم خالقی مطلق و چند چاپ دیگر به کلمات ترکی، مثلاً ایتاخ، شباهت دارد^{۱۵} و به گمان نزدیک به یقین آن را باید واژه‌ای ترکی به شمار آورد. نگارنده بر این گمان است که کلمه ایتاش در ابیات فردوسی و دقیقی اسم مکان است و البته برای توجه و تأمل صاحب‌نظران، این گمان کاملاً احتیاط‌آمیز را هم بیان می‌کند که شاید ضبط و قرائت درست این لغت، دست‌کم در بیت فردوسی، ایتاش (âytâš) باشد. «ایتاش: آی+تاش» به معنای مهوش (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۱۴۶) از اسامی اشخاص است و در سیاست نامه نام یکی از بزرگان دولت سامانی، با منصب حاجب خاصی است که به مذهب اسماعیلی درمی‌آید (نظام‌الملک طوسی، ۱۳۸۹: ۲۸۸). در این صورت ایتاش در بیت فردوسی در کنار ارجاسپ و گهرم اسم شخص خواهد بود و ممکن است مراد از آن فقط پهلوانی به نام ایتاش نباشد؛ بلکه به‌طور مجازی و عمومی به معنای ترکان یا تورانیان یا به عبارتی دیگر افراد ایتاش‌نام باشد. دوباره برای تأکید بیان می‌شود که این گمان فقط به قرینه همراهی ایتاش با دو نام ارجاسپ و گهرم در بیت شاهنامه طرح شده است و چنان‌که گذشت اکنون گمان بیشتر بر این است که نام جایی در توران زمین دانسته شود؛ مگر اینکه تحقیقات بیشتر نکته‌های دیگری را در این باره روشن کند.

۲-۳-۲ چِگِل: نام یکی از شهرهای ترکستان در آن سوی سیحون و نزدیک طراز که ساکنان آنجا را نیز به همان نام یعنی چگل می‌خواندند. باتوجه‌به اینکه کلمه چگل در زبان مغولی به معنای مکان پُر چشمه است (احمدی، ۱۳۹۰: ۳۶۳) به گمان بسیار باید آن را لغتی با خاستگاه اورال - آلتایی دانست که وارد زبان فارسی شده است. این نام در ابیات فردوسی سه بار آمده است:

بدو داد ترکی چِگِل سد هزار زره دار با گرزه گوسار
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱ / ۸۰۳ / ۳۱۴)

۲-۳-۲ طَرخان: این کلمه با این املا گویا صورت عربی‌شده ترخان است (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۱۷۹) که واژه‌ای باستانی و پیش از ترکی (pre-Turkish) است و در اصل، لقب ارجمندترین فرمانروای هسیونگ - توها بود. ترخان یا طرخان در زبان ترکی به مفهوم لقبی عالی برای مهران در مرتبه‌ای پایین‌تر از تگین و شاد استفاده شده است. در مغولی نیز به معنای شخص معاف از مالیات، پیشه‌ور و مقدس به کار رفته است (موسوی، ۱۳۸۷: ۱۱۱-۱۱۳)؛ (همدانی، ۱۳۷۳: ۳ / ۲۳۳۶). این کلمه در شاهنامه در دو جا مشاهده می‌شود. در قسمتی نام یکی از یلان ارجاسپ تورانی در رویین دژ است که سه بار تکرار شده است:

به طرخان چنین گفت کای سرفراز برو تیز با لشکری رزم‌ساز
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۲۴ / ۶۰۰)

در بخشی دیگر گویا اسم خاص یا لقب فرمانروایان سمرقند در عصر ساسانی است (کریستن سن، ۱۳۸۴: ۳۵۹)؛ (معصومی و غفرانی، ۱۳۸۲: ۱۰۶) و نژاد بیژن، مهتر سمرقند در روزگار یزدگرد سوم به او می‌رسد:

یکی پهلوان بود گسترده کام نژادش ز طرخان و بیژن به نام
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۰۹۹ / ۴۵۶)

به گزارش شاهنامه، بیژن طرخان‌نژاد پس از نامه‌فرستادن ماهوی نزد او، سپاهی به سرکردگی برسام به یاری وی می‌فرستد تا با یزدگرد مقابله کند؛ اما در *البدء و التاریخ مقدسی*، طرخان خود با یزدگرد پیکار می‌کند (مقدسی، ۱۳۸۶: ۸۶۷/۲). درباره نام طرخان در شاهنامه این را هم باید افزود که در داستان رستم و سهراب در برخی نسخه‌ها چند بیت الحاقی وارد شده که در آنها طرخان یا ترخان پهلوانی چینی است که افراسیاب او را همراه بارمان پیش سهراب می‌فرستد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۹/۲ / زیرنویس ۱۷). در *برزنامه* شمس‌الدین محمد کوسج نیز طرخان از ییلان چینی بارگاه افراسیاب است و با برزو، پسر سهراب، زورآزمایی می‌کند (کوسج، ۱۳۸۷: ۲۹/ب ۳۵۳). طرخان یا ترخان از لغات قدیمی راه‌یافته به زبان و متون فارسی است و پیش از شاهنامه در کتاب *حدود العالم* (تألیف ۳۷۲ ق) هم آمده است (حدود العالم، ۱۳۶۲: ۱۹۳).

۲-۳-۴ قام: این کلمه در سه بیت شاهنامه دیده می‌شود:

سوی میسره قام شاه چگل که در جنگ از او خواستی شیر دل
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۹۶/۲ / ۱۴۳۲)

در اینجا ضبط همه نسخه‌ها نام، بود و قام است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۰۹/۵ / زیرنویس ۲۰)؛ (همان، ۱۳۸۹: ۴۹۹) و ضبط متن از ترجمه عربی بُنداری گرفته شده است.

سپهدار قام است و بغپور چین سپاهش همی برنتابد زمین
(همان، ۱۳۹۳: ۲/۱۱۰۰ / ۴۸۰)

نگاشته دست‌نویس‌ها خان، قانی، خاقان و سپهد چو خاقان (فردوسی، ۱۳۸۶: ۸/۴۵۲ / زیرنویس ۱۵) است (همان، ۱۳۸۹: ۹۸۳) و متن خالقی مطلق، تصحیح قیاسی است.

شهنشاه را کارساز آمدی ز قام و ز بغپور باز آمدی
(همان، ۱۳۹۳: ۲/۱۱۰۳ / ۵۶۷)

در اینجا نیز نسخه‌ها خان و خاقان دارند (همان، ۱۳۸۶: ۸/۴۵۹ / زیرنویس ۲)؛ (همان، ۱۳۸۹: ۹۸۴) و وجه گزیده خالقی مطلق بر اساس تصحیح قیاسی است.

قام در شاهد نخست اسم خاص و نام شاه چگل است. در دو نمونه دیگر هم خالقی مطلق آن را اسم خاص می‌داند و آن را در فهرست اعلام هر دو چاپ خویش آورده است؛ اما به قرینه همنشینی آن با بغپور یا فغفور در شواهد دوم و سوم، قاطعانه این گمان نفی نمی‌شود که شاید در اینجا لقب مهتران ترکستان و چین و عنوانی مشابه فغفور باشد. در هر حال این واژه در ترکی کهن در اصل بر روحانی-پزشکان آیین‌های شمنی گفته می‌شد (الیاده، ۱۳۸۷: ۴۱ و ۷۱۸) که بعدها با دگرگونی و فراموشی آن سنت‌ها، در معانی لغوی کاهن، روحانی، پزشک، ساحر، فالگیر و طالع‌بین به کار رفته است (همدانی، ۱۳۷۳: ۳/۲۳۷۹ تعلیقات). قام در *دیوان لغات‌الترک* با دو معنای کاهن و غیبگو آمده است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۷۴۳). بر اساس بررسی‌های نگارنده در همه چاپ‌های معتبر یا نیمه‌معتبر و سنتی شاهنامه به‌جای قام در این سه بیت، یکی از ضبط‌های نسخه‌ها یعنی نام، قام، بود، خان و... انتخاب شده است و این واژه نخستین بار در تصحیح پیشین و سپس ویرایش جدید خالقی مطلق وارد شاهنامه شده است.^{۱۶} تا پیش از انتشار این تصحیح، کهن‌ترین شاهد کاربرد قام در زبان و متون فارسی در کتاب *مجموع التواریخ و القصص* بود (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل قام)؛ (همدانی، ۱۳۷۳: ذیل قام)؛ اما اکنون باید شاهنامه را قدیمی‌ترین متنی دانست که این کلمه باستانی ترکی سه بار در آن آمده است.

۲-۳-۵ قَجقارباشی: نام یکی از شهرها یا نواحی توران است و به این صورت و یا شکل مخفف «قجقار» هفت بار در شاهنامه به کار رفته است:

چنین تا به قجقارباشی برانند / فرود آمد آنجا و چندی بماند
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۳۵۱/ ۱۲۲۰)

به گسـتـهم نوذر سپرد آن زمین / ز قجقار تا پیش دریای چین
(همان: ۱/ ۸۷۴/ ۲۱۳۰)

از ساخت این نام جغرافیایی به‌ویژه بخش دوم آن (باشی: منسوب به «باش» به معنای سر) چنین برمی‌آید که ترکیبی ترکی است. جزء نخست این اسم در شاهنامه با فتح «ق» و قَجقار (qajqâr) تلفظ می‌شود؛ اما گمان می‌رود با کلمه قُجقار (qoçqâr) و قوچقار ترکی به معنای قوچ، قوچ مخصوص مبارزه و مجازاً دلاور (استرآبادی، ۱۳۸۴: ۲۱۲)؛ (اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۲۰۵)؛ (تبریزی، ۱۳۶۱: ۳/ ۱۵۲۰)؛ (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۷۱ و ۷۸۰) ارتباط دارد. در این صورت، قجقارباشی به معنای سرکرده دلاور یا دلاوران خواهد بود. این نام در زین الاخبار به‌شکل قجقارباشی آمده است (گردیزی، ۱۳۸۴: ۲۴۴) که می‌تواند تأییدکننده این گمان درباره بخش اول آن باشد.

۲-۳-۶ قراخان: در شاهنامه نام دو شخصیت است. نخست، یکی از پهلوانان سپاه توران است که ظاهراً پنج بار در شاهنامه کاربرد یافته است:

یکی نامور ترک را کرد ییاد / سپهبد قراخان و یسه نژاد
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۱۷۰/ ۲۸۴)

و دوم، یکی از پسران افراسیاب است و ظاهراً چهار بار تکرار شده است:

قراخان کجا بود مهتر پسر / بفرمود تا رفت پیش پدر
(همان: ۱/ ۸۰۱/ ۲۷۶)

این نام، ترکیبی ترکی و ساخته شده از دو بخش قَرا به معنای سیاه و خان به معنای مهتر است. نکته جالبی که درباره قراخان، پسر افراسیاب، باید یادآوری کرد این است که قراخان لقب بعضی فرمانروایان سلسله ایلک‌خانیان است. این سلسله در رُبع دوم سده چهارم در کاشغر تأسیس شد و تا قرن ششم قدرت داشت. این سلسله نخستین حکومت مسلمان از خاقان‌های ترک بود و مهتران آن نسب خود را به افراسیاب تورانی می‌رساندند؛ به همین سبب «آل افراسیاب» و به سبب آن لقب، «قراخانیان» هم نامیده می‌شدند (پاکتچی، ۱۳۹۳: ۱ و ۲). بر این اساس شاید بین نام پسر افراسیاب با لقب ترکی قراخان در تاریخ رابطه‌ای وجود داشته باشد. به بیانی دیگر قراخان در شاهنامه، نام فرزند افراسیاب است و در تاریخ، لقب بزرگان سلسله‌ای است که خود را فرزندان افراسیاب می‌دانستند؛ یعنی در هر دو جا قراخان ترکی با افراسیاب ترک یا تورانی پیوند دارد و دور نیست که در این نمونه میان روایت حماسی و تاریخ تأثیر و تأثری روی داده باشد.

۲-۴ لغات ترکی ابیات دقیقی

بخشی از گزارش پادشاهی گشتاسپ در شاهنامه به تصریح خود فردوسی، سروده دقیقی توسی است که حکیم توس با ذکر این ابیات در میان سخن خویش مانع نابودی آنها شده است. شمار این بیت‌ها در ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلق ۱۰۱۵ بیت است و لغات ترکی آنها مستقل از سروده‌های فردوسی در سه بخش آورده می‌شود.

۱-۴-۲ واژه‌ها

۱-۴-۲-۱ تُرک: یازده بار به صورت مفرد (ترک) و پانزده بار هم به صورت جمع (ترکان) آمده است:

شما نیز هم نامه من گریید مر آن را سوی تُرکِ جادو بریید
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/ ۴۸ / ۲۲۴)

۱-۴-۲-۲ نگین: در ابیات دقیقی پنج بار به کار رفته است:

نگینان لشکرش را پیش خوانید شنیده سخن پیش ایشان برانید
(همان: ۲/ ۴۳ / ۱۰۱)

۱-۴-۲-۳ خاقان: چهار بار در سخن دقیقی به کار رفته است:

سوی مرزدارانش نامه نبشت که خاقان ره زادمردی بهشت
(همان: ۲/ ۵۱ / ۲۹۷)

۱-۴-۲-۴ خدنگ: فقط در یک بیت دیده می‌شود:

چگونه رسد نوک تیرِ خدنگ بر این آسمان برشده کوه سنگ؟
(همان: ۲/ ۵۶ / ۴۲۸)

۱-۴-۲-۵ ترکیب‌های ترکی - فارسی

۱-۲-۴-۲ ترکی: یک بار به کار رفته است:

کمان‌های ترکی بینداختند قبای نبردی برون آختند
(همان: ۲/ ۶۹ / ۷۶۲)

۱-۲-۴-۲-۲ ییغونژاد: بخش نخست این ترکیب (ییغو) که در کتیبه‌های اَرخُن یا اورخون نیز به کار رفته (بارتولد،

۱۳۷۶: ۱۰۳)، از لغات کهن ترکی است و نیز نام یکی از قبایل ترک است و لقبی برای مهتران ترک که گویا بر مفهومی پایین‌تر از خاقان دلالت می‌کرده است. این واژه با ضبط‌های مختلفی نوشته شده است (رک. ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۱۷-۱۱۹)؛ (شهیدی، ۱۳۷۷: ۷۷۵ و ۷۷۶). در ابیات دقیقی، در هر دو ترکیب استفاده شده به معنای مجازی ترک است. از این روی ییغونژاد در بیت زیر به معنی ترک تبار است:

گوگردگش نیزه اندر نهاد بدان گُرد دیوان ییغونژاد
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/ ۶۸ / ۷۵۳)

۱-۲-۴-۲-۳ ییغوی: منسوب به ترکان (ترکی یا ترکستانی) است.

نبشت اندر آن نامه خسروی نکو آفرینی به خط ییغوی
(همان: ۲/ ۴۴ / ۱۳۲)

این صفت نسبی سه بار در ابیات دقیقی به کار رفته است.

۱-۴-۲-۳ نام‌های خاص

۱-۳-۴-۲ ایتاش: دو بار در شعر دقیقی آمده است:

که این گر بماند زمانی چنین نه ایتاش ماند نه خُلخ نه چین
(همان: ۲ / ۶۱ / ۵۶۵)

بد ایتاش و خُلخ ستان برگذرد بکش هر که یابی به کین پدر
(همان: ۲ / ۷۱ / ۸۰۴)

۲-۳-۴ چگل: این نام هم در ابیات دقیقی دو بار دیده می‌شود:

نشست از بر گاه و بنهاد دل به رزم جهانجوی شاه چگل
(همان: ۲ / ۵۶ / ۴۳۷)

هان را همه خواند شاه چگل آبَر جننگ لهراسپشان داد دل
(همان: ۲ / ۷۹ / ۱۰۱۲)

چنان‌که مشاهده می‌شود از لغات و نام‌های ترکی و ترکیبات ترکی - فارسی ۱۰۱۵ بیت دقیقی، فقط دو ترکیب بیغونژاد و بیغوی در ابیات فردوسی وجود ندارد. این نکته را نیز باید برای آگاهی علاقه‌مندان افزود که در اشعار دیگر دقیقی که در قالب‌های مختلف و خارج از شاهنامه باقی مانده و گردآوری شده است، فقط دو واژه ترکی تاراج و خدنگ یافت می‌شود^{۱۷} که اولی برخلاف کاربردهای متعدد در شعر فردوسی، در هزار و پانزده بیت دقیقی استفاده نشده است.

۲-۵ واژه‌های نیازمند بررسی بیشتر

در شاهنامه شماری لغات و نام‌های خاص وجود دارد که درباره ترکی یا اورال - آلتایی بودن یا نبودن آنها میان محققان اختلاف نظر وجود دارد؛ از سوی دیگر نگارنده در محدوده بررسی‌های خود نتوانسته است درباره ریشه ترکی یا اورال - آلتایی آنها به رأی نهایی و قاطع دست یابد. در این بخش از مقاله این کلمات بیان می‌شود و امید است که با راهنمایی‌های زبان‌شناسان و متخصصان فن، خاستگاه و تبار زبانی این کلمات به‌طور دقیق معلوم شود و واژه‌های ترکی یا اورال - آلتایی، در تحقیقات و مباحث تکمیلی دیگران درباره موضوع «واژه‌های ترکی شاهنامه» بر یافته‌های این مقاله افزوده شود.

۲-۵-۱ جُنا: دامنه زین اسب.

ز دیا و اسپان به زین پلنگ به زین ستم و جُنای خدنگ
(همان: ۱ / ۳۷۰ / ۱۷۱۲)

این واژه با شش بار کاربرد در ویرایش دوم متن خالقی مطلق به‌صورت جُنا آمده است؛ البته نگارنده در مقاله‌ای در معرفی و بررسی این چاپ، ضبط جُناغ را پیشنهاد کرده است (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۱۰۰ و ۱۰۱). برخی گمان کرده‌اند که این کلمه به لغت ترکی یُنَاق (yonâq) به معنی پوشش زین اسب و نمذ زین ارتباط دارد (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲ / ۹۶۳). در دیوان لغات‌الترک، یُنَاق این‌گونه معنا شده است: آنچه زیر پالان چارپایان نهند (کاشغری، ۱۳۷۵: ۱۰۷۸).

۲-۵-۲ خاتون: به معنای شهبانوست و در فرهنگ‌های فارسی آن را لغتی ترکی معرفی کرده‌اند (انوری، ۱۳۸۲: ذیل

خاتون)؛ (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل خاتون)؛ (معین، ۱۳۷۱: ذیل خاتون) و این سخن مشهوری است؛ اما گویا نظر بیشتر بر آن است که اصل این واژه سغدی است و از آنجا به زبان ترکی کهن وارد شده است و سپس از ترکی به فارسی راه یافته است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲ / ۱۰۸۲)؛ (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۸: ۱۱۴)؛ (منفرد، ۱۳۸۹: ۵۸۹). البته به‌طور قاطع نمی‌توان آن را از وام‌واژه‌های ترکی در فارسی به شمار آورد مگر اینکه با بررسی‌های بیشتر رابطه آن با لغت ترکی خان

تأیید شود؛ باید افزود که استاد بیلی برای خاتون ریشه‌ای ایرانی پیشنهاد کرده‌اند (حسن دوست، ۱۳۹۳: همان). این واژه در شاهنامه سی و پنج بار به کار رفته است و یک بار نیز به صورت صفت نسبی، خاتونی، است:

نگر تا کدام است با شرم و داد به مادر که دارد ز خاتون نژاد
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/۷۰۶/۲۱۶۰)

بگفتا که من نازخاتونیم ز سوی پدر آفریدونیم
(همان: ۱/۳۰۵/۵۵)

۲-۵-۳ خُتن: ناحیه یا شهری در ترکستان چین است و نام آن به صورت کوتن و در منابع چینی به شکل‌های «هوتین» و «یو-تی‌ین» آمده است (کریمی، ۱۳۹۰: ۱۵۰). این پرسش مطرح است که آیا به سبب قرارگرفتن این مکان در ترکستان ریشه نام آن نیز اورال-آلتایی است؟ ختن بیست و دو بار در شاهنامه به کار رفته است:

روارو چنین تا به چین و ختن سپردند شاهی بـدان انجمن
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/۱۸۴/۱۹)

۲-۵-۴ خفتان: برخی محققان برای آن منشأ ترکی در نظر گرفته‌اند و کلمه را وجهی از «قپ-تون» به معنای جامه گونی‌مانند و ساخته شده از قپ به معنی گونی و تون به معنی جامه می‌دانند (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲/۱۱۶۰). خفتان در دیوان لغات‌الترک، به معنای قبا آمده است (کاشغری، ۱۳۷۵: ۸۱۶). به نظر کلاوسون این واژه ریشه ایرانی دارد و دخیل در ترکی است (همدانی، ۱۳۷۳: ۳/۲۳۶۰ تعلیقات)؛ (بهفر، ۱۳۹۱ الف: ۱۶۹). طبق شاهنامه چاپ مسکو بسامد خفتان در ابیات فردوسی ۶۰ بار است:

چو خفتان و چون تیغ و برگستان همه کرده پیدا به روشن روان
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/۲۱/۱۲)

۲-۵-۵ خَلَج: نام قبیله‌ای از ترکان است و اشتقاق آن به طور علمی و دقیق دانسته نیست. افزون بر ذکر صورت‌های مختلف دیگر این نام، ریشه‌شناسی عامیانه نیز برای آن بیان شده است (ربیعی، ۱۳۹۰: ۸۱۹)؛ (همدانی، ۱۳۷۳: ۳/۲۰۵۱ و ۲۰۵۲ تعلیقات). به سبب نسبت‌دادن این نام بر قبیله‌ای ترک‌تبار، لازم است بررسی شود که آیا این وجه از واژه خلیج در زبان یا متون فارسی خاستگاه ترکی یا اورال-آلتایی دارد یا خیر؟ خَلَج فقط یک بار در شاهنامه استفاده شده است:

برآورد میلی ز سنگ و گرج که کس را بد ایران ز ترک و خَلَج
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/۵۴۴/۱۵۶۲)

۲-۵-۶ خَلْج: نام یکی از شهرهای توران زمین یا ترکستان است. برای این نام صورت‌های خَرْلُج و قَرْلُج نیز ثبت شده است (دزفولیان، ۱۳۸۷: ۵۷۶)؛ به همین سبب باید بررسی شود که آیا می‌توان برای این لغت ریشه ترکی یا اورال-آلتایی در نظر گرفت یا خیر؟ خَلْج شش بار در شعر فردوسی و پنج بار در بیت‌های دقیقی آمده است:

بشد تازنان تا به خَلْج رسید به ننگ از کیان شد سرش ناشدید
(همان: ۱/۶۹۱/۶۸)

هلا گفت برخی‌ز و پاسخش کن نکال تگینان خَلْجش کن
(همان: ۲/۴۷/۲۱۲)

۲-۵-۷ دمور: از یلان توران که در گشتی مغلوب سیاوش می‌شود. این نام اگر فارسی باشد، شاید از دم و پسوند ور

ساخته شده باشد (کزازی، ۱۳۸۲: ۴۳۴)؛ اما ممکن است که همان کلمه ترکی دمور به معنای آهن باشد (استرآبادی، ۱۳۸۴: ۱۵۶)؛ (اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۱۵۴) که در زبان ترکی به صورت دمیر نیز تلفظ می‌شود (بهزادی، ۱۳۸۸: ۵۷۰)؛ (خویی، ۱۳۸۹: ۳۴)؛ (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۵۶۶). دمور از پهلوانان توران است و در میان شخصیت‌ها و شهرهای تورانیان، نام‌های ترکی نیز به سبب آمیختگی یا همسان‌نگاری آنها با ترکان، دیده می‌شود؛ به همین سبب گمان اخیر غیرممکن نیست و باید بیشتر بررسی شود. البته تلفظ این نام در ویرایش دوم شاهنامه خالقی مطلق با کسر «د» و دمور است؛ اما نگارنده باتوجه به ساخت و معنای احتمالی آن، چه فارسی باشد و چه ترکی، تلفظ د مفتوح یعنی دمور را پیشنهاد می‌کند (آیدنلو، ۱۳۹۴: ۱۲۳)؛ چنان‌کهOLF و ملک‌الشعراى بهار نیز چنین خوانده‌اند (OLF، ۱۳۷۷: ۳۹۹)؛ (مجمعل‌التواریخ، ۱۳۸۳: ۹۰). نام دمور در شاهنامه پنج بار به کار رفته است:

برفتند پیچمان دمور و گـرـوی سـیـاوش بـدان هـر دو بـنـهـاد روی
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱ / ۳۷۴ / ۱۸۲۵)

۲-۵-۸ غانفر: اسم سپهسالار هیتالیان است و در مجموع ده بار در شاهنامه به کار رفته است. نگارنده در جستجوهای خود درباره اشتقاق، معنا و منشأ زبانی آن نکته‌ای نیافت؛ اما چون از مهتران هیتالیان است، امکان اورال-آلتایی بودن واژه مطرح است و باید تحقیق شود:

گـوی غـانـفـر نـام سالار شـان بـه جنـگ انـدرون نامـبردار شـان
(همان: ۲ / ۶۹۱ / ۱۷۷۶)

۲-۵-۹ قُلا: نام کوهی در توران که کیخسرو نزد شبانان آنجا می‌بالد. این نام که گویا یک بار هم به صورت قُلو در شاهنامه به کار رفته است، در منابع دیگر دیده نمی‌شود. ساخت و صورت هر دو کلمه قُلا و قُلو شبیه لغات ترکی است و باید درباره ریشه آنها بررسی شود. واژه قولا (qulâ) که مشابه قُلاست، در ترکی به معنای اسب زرد رنگ آمده است (بهزادی، ۱۳۸۸: ۸۴۶)؛ (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۷۹۷)؛ (کاشغری، ۱۳۷۵: ۸۲۱). در شاهنامه ویرایش کزازی این نام با فتح «ق» به صورت قُلا خوانده شده است و با حدس و گمان، صورتی از کلات دانسته شده است (کزازی، ۱۳۸۲: ۴۹۴). شواهد کاربرد این اسم خاص فقط دو بیت زیر است:

شـبـانان کـوه قُـلا را بخوانند و زان خرد چندی سـخـنـها برانند
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱ / ۳۹۸ / ۲۴۱۵)

سـتمـگاره چوبـان بیـدین قـلو همانان نـبرد بـدان سـان گـلو
(همان: ۱ / ۳۹۴ / ۲۳۲۳)

۲-۵-۱۰ قُلون: مردی پیر و ترک‌نژاد که به تحریک خُراد بُرزین و با نیرنگ، بهرام چوبین را به زخم دشنه می‌کشد. این نام به‌جز شاهنامه در برخی منابع دیگر هم آمده است (ر.ک. رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۷۴۹ / ۲، زیرنویس ۱). این واژه ممکن است ریشه ترکی داشته باشد؛ زیرا ساخت واژه به کلمه‌های ترکی شباهت دارد و نیز به مردی ترک نسبت داده شده است. قُلون (qulun) در زبان ترکی به معنای کره اسب تا شش ماهگی است (بهزادی، ۱۳۸۸: ۸۵۰)؛ (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۸۰۳). نام قُلون ۹ بار در شاهنامه به کار رفته است:

یکـی تُـرک بـد پـیر نـامش قُـلون کـه ترکان ورا داشـتندی زبـون
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲ / ۰۷۹ / ۲۵۳۷)

در بعضی نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه داستان الحاقی رفتن رستم به کوه البرز و آوردن کیتباد ذکر شده است؛ قلمون در آنجا نام پهلوانی تورانی است که به دست رستم کشته می‌شود (همان، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۳۹-۳۴۱ / زیرنویس).

۲-۱۱-۵-۱۱ کِریاس

بِه کِریاس گفست ای سَرای امیـد خُـنک روز کاندِر تـو بُـد جَمشـید
(همان: ۱۳۹۳: ۲ / ۱۷۰ / ۸۸۰)

کریاس در بیت شاهنامه به معنای درگاه و آستانه خانه است. این واژه در فرهنگ‌های عربی از سده چهارم به بعد در معنی آبریزگاه ساخته شده بر بام خانه است (ازهری، ۱۴۲۱: ۱ / ۳۳) و در دو فرهنگ معین و سخن نیز عربی دانسته شده است (انوری، ۱۳۸۲: ذیل کریاس)؛ (معین، ۱۳۷۱: ذیل کریاس). دورفر معتقد است اصل این واژه از کلمه مغولی kiriyâs به معنی محوطه و میدان گرفته شده است و سپس در ترکی به شکل kiryâs به معنی رواق، راه یافته است (باقری، ۱۳۷۸: ۴۷)؛ (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۴ / ۲۱۸۰). بنابر نظری دیگر کریاس جمع «کیریا»ی ترکی به معنای جای فرود آمدن از اسب یا محل زین‌برگرفتن از اسب است (همدانی، ۱۳۷۳: ۳ / ۲۳۹۹ تعلیقات). در جستجوی نگارنده کریاس یا کیریا در فرهنگ‌های ترکی ثبت نشده است؛ بنابراین صاحب‌نظران باید تعیین کنند که این کلمه کهن کاربرد یافته در زبان و متون فارسی ترکی است یا عربی؟

۲-۱۲-۵-۱۲ کیماک: نام دریایی که آن را با رود اتل (ولگا) سنجیده‌اند (شهیدی، ۱۳۷۷: ۳۱۷)؛ (ظروفچی، ۱۳۹۲: ۱۹۲ و ۱۹۳). کیماک نام یکی از قبایل ترکان و نیز شهری در ترکستان است (دزفولیان، ۱۳۸۷: ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴)؛ به همین سبب باید درباره ریشه لغوی آن اظهار نظر شود. دریای کیماک در دو بیت شاهنامه آمده است:

بِه دریای کیماک بر بگذرم سپارم تـو را کـشـور و لـشـکـرم
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱ / ۸۳۷ / ۱۱۹۳)

همه چین و مکران سپه گسـترم بـه دریای کیماک بر بگذرم
(همان: ۱۷۱۸ / ۸۵۸ / ۱)

۲-۱۳-۵-۱۳ مغاتور: نام دلاور درگاه خاقان چین که بهرام چوبینه او را می‌کشد. این نام سیزده بار در شاهنامه به کار رفته است و نگارنده درباره اشتقاق و منشأ واژگانی آن چیزی نیافت:

از او مِه بـه گـوهر مـغـاتـوره نام کـه خـاقـان از او یـافـتی نام و کـام
(همان: ۲۲۱۷ / ۹۶۶ / ۲)

۲-۱۴-۵-۱۴ میتین: میل یا تبر آهنی برای شکافتن و تراشیدن سنگ است. دکتر معین آن را ترکی دانسته است (معین، ۱۳۷۱: ذیل میتین). در فرهنگ بزرگ سخن نیز با نشان پرسش و تردید، ترکی معرفی شده است (انوری، ۱۳۸۲: ذیل میتین)؛ از این رو حتماً باید زبان‌شناسان درباره خاستگاه زبانی این واژه کهن در شعر فارسی روشن‌گری کنند (برای شواهد آن: ر.ک. دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل میتین). در فرهنگ‌های ترکی از دوره صفویه تا امروز این کلمه به دو صورت میتین و میتین ثبت شده است (اوزبکی البخاری، ۱۳۹۲: ۲۴۲)؛ (زارع شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۹۵۰)؛ (نصیری، ۱۳۹۳: ۱۹۵). بسامد کاربرد این واژه در شاهنامه دو نمونه است:

بیردند میتین و مردان کار / وزن کوه بیرید سسد جویبار
(فردوسی، ۱۳۹۳: ۲ / ۳۵۹ / ۴۶۴)

بزد کفشگر زان میی هفت هشت / همانا که میتین او سخت گشت
(همان: ۲ / ۴۹۶ / ۳۲۵)

۳- نتیجه‌گیری

شماری از علاقه‌مندان، خوانندگان و حتی محققان شاهنامه در تصویری غیرعلمی زبان شاهنامه را سره می‌دانند. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که فردوسی به‌طور تقریبی در پنجاه هزار بیت خویش (۴۹۹۳۵ بیت در ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلق که بدون شمارش ۱۰۱۵ بیت دقیقی، به‌طور دقیق ۴۸۹۲۰ بیت خواهد بود)، افزون بر لغات عربی و معرب، از تعدادی واژه و نام خاص ترکی نیز استفاده کرده است. در زبان فارسی سده چهارم هنوز نوع و شمار واژه‌های دخیل و غیرایرانی اندک بوده است؛ به همین سبب کمیت وام‌واژه‌های ترکی شاهنامه نیز نسبت به حجم آن همانند لغت و ترکیبات عربی پایین است. درحقیقت در سال‌ها و قرون پس از فردوسی بر دامنه کلمات عربی و ترکی در زبان و متون فارسی افزوده شد. فردوسی از زبان هنجار و معیار زمان خود در شاهنامه استفاده کرده است و به همین سبب واژه‌های غیرفارسی این اثر اندک است؛ از سوی دیگر تأثیر زبان کهن تر منبع یا منابع منشور شاهنامه بر واژه‌ها و الگوهای نحوی آن و نیز درونمایه ملی اثر و ضرورت حفظ اصالت ایرانی زبان آن، عوامل دیگری برای اندک بودن واژه‌های غیرفارسی شاهنامه است. در جدول زیر فراوانی انواع کلمات ترکی در شاهنامه بر اساس فهرست‌های متن مقاله ذکر می‌شود تا استفاده محققان و علاقه‌مندان آسان‌تر باشد.

عنوان	واژه‌های ترکی شاهنامه	ترکیبات ترکی - فارسی	نام‌های خاص	لغات ترکی ابیات دقیقی
فراوانی	۱۰	۴	۶	۴
عنوان	ترکیبات ترکی - فارسی ابیات دقیقی	نام‌های خاص ابیات دقیقی	واژه‌های نیازمند بررسی بیشتر	مجموع لغات ترکی و نام‌های خاص ترکی شاهنامه
فراوانی	۳	۲	۱۴	۱۶

در بین واژه‌های ترکی شاهنامه غیر از کلمه‌های تُرک (۱۲۹ بار)، ترکان (۳۱۱ بار) و لقب خاقان (۲۹۴ بار)، دو واژه تاراج و خدنگ با پنجاه بار استفاده پربسامدترین واژه‌هاست. در بین نام‌های خاص نیز اسم جغرافیایی قجقارباشی و گونه کوتاه شده‌اش، قجقار، بیش از سایر نام‌ها (۷ بار) به کار رفته است. در هزار و پانزده بیت دقیقی هم به‌جز واژه ترک (۱۱ بار)، لغت تگین (۵ بار) و دو نام ایتاش و چگل (هر کدام دو بار) کاربرد بیشتری دارد. از بین کلمات نیازمند بررسی نیز واژه‌های خفتان (۶۰ بار) و خاتون (۳۵ بار) پرکاربردتر است.

در سنت تحقیقات شاهنامه‌شناختی، فرهنگ ولف (تدوین شده بر پایه تصحیح ژول مول) و شاهنامه چاپ مسکو، سال‌ها از منابع اصلی بوده است؛ در مقایسه و نتیجه‌گیری این دو اثر با ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلق چنین دریافت شد که از واژه‌های ایتاش، چالش و قام در فرهنگ ولف و کلمات چالش، طغرل^{۱۸} و قام در متن چاپ مسکو نشانی نیست و برای نخستین بار در تصحیح علمی - انتقادی خالقی مطلق بر مجموعه واژگان شاهنامه افزوده شده است.

نگارنده در پایان، بار دیگر با تأکید بسیار از محققان صاحب‌نظر و زبان‌شناسان می‌خواهد که با توضیح خطاهای این

مقاله و دریافت افتادگی‌ها و کاستی‌های آن به‌ویژه راهنمایی و روشنگری درباره لغات بخش پایانی (نیازمند بررسی بیشتر) در کامل‌ترشدن موضوع «واژه‌های ترکی شاهنامه» یاری‌رسان باشند.

پی‌نوشت‌ها

۱. نام و مشخصات برخی از مهم‌ترین این تحقیقات برای آگاهی علاقه‌مندان آورده می‌شود: فرهنگ واژگان ترکی در زبان و ادبیات فارسی (ارشادی‌فر: ۱۳۷۹)؛ «توضیح برخی از لغات و اصطلاحات مغولی در زبان و ادبیات فارسی» (باقری: ۱۳۷۸)؛ «لغات ترکی مستعمل در فارسی» (تقی‌زاده: ۱۳۹۰)؛ فرهنگ واژه‌های ترکی و مغولی در متون فارسی (دولت‌آبادی: ۱۳۸۶)؛ «لغات ترکی، مغولی و چینی در تاریخ بیهقی» (راعی: ۱۳۸۶)؛ فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول (شریک‌امین: ۱۳۵۷)؛ «ورود لغات ترکی و مغولی در ادبیات فارسی» (شهرانی: ۱۳۷۳)؛ «واژگان ترکی و مغولی تاریخ جهانگشای جوینی» (موسوی: ۱۳۸۴)؛ «واژگان زبان ترکی در فارسی» (نائبی: ۱۳۸۰)؛ «Turkish- Iranian Language Contacts» (Doerfer: ۱۹۹۲)؛ «Turkish in pre-Mongol Persian Poetry» (Gandjei: ۱۹۸۹)، (این مقاله به فارسی نیز ترجمه شده است: «کلمات ترکی در شعر فارسی پیش از دوران مغول» (گنجه‌ای: ۱۳۶۸)؛ «Mongolian Loanwords in Persian» (www. Iranica. Com : Knuppel)؛ «Turkic Loanwords in Persian» (idem)؛ «Turkic- Iranian Linguistic Contacts» (www. Iranica. Com: Perry)؛ «Turkische und Mongolische Elemente im Neupersischen» (۱۹۷۵- Doerfer: ۱۹۶۳).
۲. مشخصات متن اصلی آن چنین است: «Turkische und Mongolische Elemente im Neupersischen» (۱۹۷۵- Doerfer: ۱۹۶۳).
۳. بنا بر بررسی یکی از پژوهشگران، در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین حدود ۱۲۰۰ لغت و ترکیب ترکی ثبت شده است (ر.ک. دلبری‌پور، ۱۳۸۲: ۹۷).
۴. در این بررسی فقط به شاعرانی پرداخته شده است که در سده چهارم و اوایل قرن پنجم می‌زیسته‌اند و لغات اشعار گویندگان سده پنجم منظور نبوده است.
۵. این واژه در بیتی از ابوالمثل بخارایی (قرن ۴ ق) (مدبری، ۱۳۷۰: ۶۶)، کسایی مروزی (ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۰۲) و فرخی (فرخی سیستانی، ۱۳۸۵: ۲۰۲) نیز به کار رفته است.
۶. از جمله منجیک ترمذی (سده چهارم) و مخلص گرجانی (اواخر قرن ۴ و اوایل قرن ۵). (ر.ک. مدبری، ۱۳۷۰: ۲۱۹ و ۲۴۱).
۷. برای این آمار و نیز آگاهی از نتایج کارهای محققان دیگر، ر.ک. «لغات و ترکیبات عربی شاهنامه فردوسی» (بر اساس ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلق) (آیدنلو، سجاد ۱۳۹۶). فرهنگ‌واره لغات و ترکیبات عربی شاهنامه (بر اساس ویرایش دوم تصحیح خالقی مطلق، تهران: سخن)، برمایون (ویژه بررسی‌های ادب حماسی و اسطوره‌شناسی)، به سرپرستی جلال خالقی مطلق و با همکاری گروهی از شاهنامه‌شناسان، (در دست آماده‌سازی برای انتشار).
۸. برای نمونه در این باره، ر.ک. پژوهشی در تبار مشترک ایرانیان و تورانیان، (سجادیه: ۱۳۶۸).
۹. برای آگاهی کامل درباره این موضوع، ر.ک. رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۴). ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۶۰-۶۷؛ رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۲). «ترک / ترکها»، دانشنامه جهان اسلام ج ۷، تهران، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ص ۱۲۶؛ سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۳). «توران»، دانشنامه جهان اسلام، تهران ج ۸، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ص ۴۵۸؛ شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۶). مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران، بنیاد نیشابور، ۱۹-۵۱؛ فن‌گابین، ا (۱۳۸۳). «مناسبات ایرانیان و ترکان در اواخر دوره ساسانی»، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ج ۳، ۱، گردآورنده: دکتر احسان یارشاطر، ترجمه: حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ص ۷۲۷؛ یارشاطر، احسان؛ «تاریخ ملی ایران»، همان‌جا،

ص ۵۲۰؛ یسنا (۱۳۸۰). تفسیر و تألیف استاد ابراهیم پور داوود، تهران، اساطیر، ۷۲-۷۴؛

Dais, D, ((Turân)), *Encyclopaedia of Islam*, Leiden, Brill, New Edition 2000, vol. 10, p. 627, Kowalski, T, ((Les Turks dans le Šâh-Name)), *Rocznik Orientalistyczny*, XV, 1939- 1944. pp. 88- 99.

۱۰. نخستین کاربرد آن در این بیت است:

دگر تـور را داد تـوران زمـین وُرَا کـرد سـالارِ تـرکـان و چـین

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/ ۶۲ / ۲۷۸)

۱۱. آمارهای مبتنی بر چاپ مسکو، بیت‌های الحاقی و مشکوک و ضبط‌های دگرگون‌شده و غیراصولی را نیز در بر دارد و با بسامدگیری دقیق در ویرایش دوم خالقی مطلق تغییر خواهد کرد. یادآور می‌شود که چون در این مقاله امکان شمارش بسامدی بعضی کلمات در چاپ خالقی مطلق وجود نداشت، برای آگاهی خوانندگان بسامد آنها از چاپ مسکو بیان شد و در کارهای آینده این کار باید تکمیل شود.

۱۲. در واژه‌نامه پیوست *یادداشت‌های شاهنامه خالقی مطلق*، معنای آلت تناسلی برای ترکیب «جای چالش» با علامت تردید (?) آمده است (خالقی مطلق، ۱۳۹۱: بخش چهارم / ۳۵۲).

۱۳. در بعضی نسخه‌ها و چاپ‌های *شاهنامه* این کلمه به صورت «طغری» آمده که آن هم ترکی است. برای نمونه: (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۶: ۶/ ۴۷۶ / زیرنویس ۱۷؛ ۶/ ۴۷۸ / زیرنویس ۲).

۱۴. مأخذ جستجوی نگارنده علاوه بر منابع مکتوب (کتاب‌ها، فرهنگ‌ها و دانشنامه‌ها) دو نرم‌افزار *جغرافیای جهان اسلام* (شامل متن ۴۱۴ کتاب) و *تاریخ ایران اسلامی* (در بردارنده متن ۲۷۶ کتاب) بوده است.

۱۵. درباره «ایتاخ» که از غلامان ترک و سرداران نامدار دوره معتصم عباسی بود، ر.ک. (نظامی، ۱۳۸۰: ۴۹۴ و ۴۹۵).

۱۶. تصحیح آقای جیحونی پس از دفتر پنجم *شاهنامه خالقی مطلق* منتشر شد و آنجا نیز در شاهد نخست، ضبط «قام» به متن برده شده است (ر.ک. فردوسی، ۱۳۷۹: ۳ / ۱۱۰۹ / ۱۴۲۹).

۱۷. در این بیت‌ها:

دانی که دل من که فگنده است به تاراج؟ آن دو خط مُشکین که پدید آمدش از عاج

(دقیقی، ۱۳۷۳: ۹۷)

خندگش بیشه بر شیران قفص کرد کمنش دشت بر گوران خباکا

(همان: ۹۵)

۱۸. این واژه در چاپ مسکو به صورت «طغری» آمده است.

منابع

۱- آلت‌هایم، فرانس (۱۳۹۳). *ساسانیان و هونها*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز.

۲- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۴ الف). *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه)*، تهران: سخن، چاپ دوم.

۳- ----- (۱۳۹۴ ب). «معرفی و بررسی دو تصحیح تازه شاهنامه»، *ضمیمه شماره ۴۰ آینه میراث*.

۴- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۹۰). *واژگان زبان فارسی دری*، تهران: طهوری، چاپ دوم.

۵- احمدی، محسن (۱۳۹۰). «چگل»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۱۹*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۳۶۳

و ۳۶۴.

- ۶- اُرانسکی، ای. م. (۱۳۷۹). *مقارمه فقه اللغه ایرانی*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، چاپ دوم.
- ۷- ارشادی فر، عادل (۱۳۷۹). *فرهنگ واژگان ترکی در زبان و ادبیات فارسی*، اردبیل: باغ اندیشه.
- ۸- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). *تهذیب اللغه*، بیروت: دار احیا التراث.
- ۹- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۸۴). *فرهنگ ترکی به فارسی سنگلاخ*، ویرایش روشن خیای، تهران: مرکز، چاپ دوم.
- ۱۰- الیاده، میرچا (۱۳۸۷). *شمسیم (فنون کهن خلسه)*، ترجمه محمد کاظم مهاجری، قم: ادیان.
- ۱۱- انتخابی، نادر (۱۳۹۴). «یادگار اقبال»، نگاه نو، سال بیست و پنج، شماره ۱۰۷، ۱۲۵-۱۴۴.
- ۱۲- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۲). *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۱۳- اوزبکی البخاری، شیخ سلیمان افندی (۱۳۹۲). *فرهنگ جغتایی- فارسی*، ترجمه و تحشیه حسن عبداللهی جهانی (اومود اوغلو)، تبریز: دیز چین با همکاری آیدین.
- ۱۴- بارتولد، واسیلی ولادیمیر (۱۳۷۶). *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*، ترجمه دکتر غفار حسینی، تهران: توس.
- ۱۵- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۸۳). «تگین»، ترجمه افسانه منفرد، *دانشنامه جهان اسلام* ج ۸، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ص ۷۶.
- ۱۶- باقری، مهری (۱۳۷۸). «توضیح برخی از لغات و اصطلاحات مغولی در زبان و ادبیات فارسی»، *دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*، سال ۴۲، شماره ۲ (مسلسل ۱۷۱)، ۳۹-۵۹.
- ۱۷- بهزادی، بهزاد (۱۳۸۸). *فرهنگ آذربایجانی- فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ سوم.
- ۱۸- بهفر، مهری (تصحیح و توضیح) (۱۳۹۱ الف). *شاهنامه* ج ۱، تهران: نو.
- ۱۹- ----- (۱۳۹۱ ب). *شاهنامه* ج ۲، تهران: نو.
- ۲۰- پاکتچی، احمد (۱۳۹۳). «ایلک‌خانین»، *تاریخ جامع ایران* ج ۷، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱-۶۵.
- ۲۱- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۱). *برهان قاطع*، به اهتمام و حواشی محمد معین، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۲۲- تقی‌زاده، سید حسن؛ ۱۳۹۰، «لغات ترکی مستعمل در فارسی»، *مقالات تقی‌زاده* ج ۱۴، زیر نظر ایرج افشار، با یاری میلاد عظیمی، تهران: توس، ۲۵۱-۲۵۴.
- ۲۳- *حدود العالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- ۲۴- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۲۵- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۱ الف). «شاهنامه فردوسی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی* ج ۴، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۲-۱۷۶.
- ۲۶- ----- (۱۳۹۱ ب). *یادداشت‌های شاهنامه*، با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ دوم.
- ۲۷- خبازی، لیلی (۱۳۸۸). «بررسی تأثیر متقابل زبان سغدی و ترکی بر یکدیگر در یک سند ترکی- سغدی»، *زبان و ادب فارسی (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز)*، سال ۵۲، شماره ۲۱۱، ۶۳-۸۰.
- ۲۸- خوبی، حسام‌الدین حسن بن عبدالمومن (۱۳۸۹). *تحفه حسام (کهن‌ترین لغت‌نامه منظوم فارسی به ترکی)*، مقدمه، تحشیه و بازنویسی: دکتر ح. م. صدیق و پرویز زارع شاه‌مرسی، تبریز: تک درخت.

- ۲۹- دزفولیان، کاظم (۱۳۸۷). *اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم*، تهران: دانشگاه بهشتی.
- ۳۰- دقیقی طوسی (۱۳۷۳). *دیوان*، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر، چاپ دوم.
- ۳۱- دلبری پور، اصغر (۱۳۸۲). «تعامل زبان و ادب فارسی با زبان و ادب ترک»، *نامه پارسی*، سال هشتم، شماره سوم (پیاپی ۳۰)، ۷۹-۹۸.
- ۳۲- دورفر، گرهارد (۱۳۸۱). «نفوذ زبان و ادبیات فارسی در میان ترکان»، *حضور ایرانیان در جهان اسلام*، گردآوری ریچارد هوانسیان و جورج صباغ، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۳۲۵-۳۴۱.
- ۳۳- دولت‌آبادی، عزیز (۱۳۷۷). «ترخان»، *ارج‌نامه ایرج ج ۱*، به خواستاری و اشراف محمدتقی دانش‌پژوه و عباس زریاب خویی، به کوشش محسن باقرزاده، تهران: توس، ۱۷۹-۱۸۴.
- ۳۴- دولت‌آبادی، عزیز (۱۳۸۶). *فرهنگ واژه‌های ترکی و مغولی در متون فارسی*، تبریز: دانشگاه تبریز.
- ۳۵- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم از دوره جدید.
- ۳۶- دیانت، علی‌اکبر (۱۳۹۲). «خاقان»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۲۱*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۶۱۷ و ۶۱۸.
- ۳۷- راعی، قیام‌الدین (۱۳۸۶). «لغات ترکی، مغولی و چینی در تاریخ بیهقی»، *یادنامه ابوالفضل بیهقی*، به کوشش دکتر محمدجعفر یاحقی، مشهد، دانشگاه فردوسی، چاپ سوم، ۱۵۹-۱۷۰.
- ۳۸- ربیعی، منیژه (۱۳۹۰). «خلج»، *دانشنامه جهان اسلام ج ۱۵*، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۸۱۹-۸۲۱.
- ۳۹- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم.
- ۴۰- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۷). «ترک»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۱۵*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۱۹-۱۴۶.
- ۴۱- رضا، عنایت‌الله (۱۳۸۴). *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- ۴۲- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۷). «ترکی، زبان‌ها»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۱۵*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۹۳-۱۹۷.
- ۴۳- ----- (۱۳۸۸). *تاریخ زبان‌های ایرانی*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۴۴- رودکی، جعفر بن محمد (۱۳۷۸). *دیوان اشعار*، پژوهش، تصحیح و شرح جعفر شعار، تهران: قطره.
- ۴۵- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۵). *کسایی مروزی (زندگی، شعر و اندیشه او)*، تهران: علمی، چاپ هفتم.
- ۴۶- رئیس‌نیا، رحیم (۱۳۸۲). «ترک»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی ج ۷*، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۲۵-۱۳۸.
- ۴۷- زارع شاهمرسی، پرویز (۱۳۸۷). *فرهنگ ترکی-فارسی*، تبریز: اختر.
- ۴۸- سجادی، علی محمد (۱۳۶۸). *پژوهشی در تبار مشترک ایرانیان و تورانیان*، تهران: بنیاد نیشابور.
- ۴۹- شریک امین، شمیم (۱۳۵۷). *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول*، تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- ۵۰- شهرانی، عنایت‌الله (۱۳۷۳). «ورود لغات ترکی و مغولی در ادبیات فارسی»، *فصلنامه دانش*، شماره ۳۸ و ۳۹، ۳۷-۷۷.
- ۵۱- شهیدی مازندرانی، حسین (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جای‌ها)*، تهران: بنیاد نیشابور.
- ۵۲- ----- (۱۳۷۶). *مرزهای ایران و توران بر بنیاد شاهنامه فردوسی*، تهران: بنیاد نیشابور، ۱۹-۵۱.

- ۵۳- ظروفچی، عسکر (۱۳۹۲). *نمایه جای‌ها در شاهنامه فردوسی*، تهران: هوراآفرید.
- ۵۴- عریان، سعید (۱۳۹۳). *نام‌نامه جغرافیای اساطیری، حماسی و تاریخی بر مبنای شاهنامه فردوسی، ویژه‌نامه بهارستان ایران*، شماره ۲، تهران: کتابخانه مجلس.
- ۵۵- فرخی سیستانی، ابوالحسن (۱۳۸۵). *دیوان*، تصحیح سید محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، چاپ هفتم.
- ۵۶- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹). *شاهنامه*، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه پژوهی.
- ۵۷- ----- (۱۳۸۵). *شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)*، به اهتمام دکتر توفیق ه. سبحانی، تهران: روزنه.
- ۵۸- ----- (۱۳۸۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی در دفتر ششم و هفتم، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- ۵۹- ----- (۱۳۸۹). *شاهنامه* (نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری، کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره 43 NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، تهران: طلایه.
- ۶۰- ----- (۱۳۹۱). *شاهنامه* (ویرایش نهایی چاپ مسکو)، به تصحیح و اهتمام گروهی از محققان روسی، زیر نظر مهدی قریب، تهران: سروش با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو.
- ۶۱- ----- (۱۳۹۳). *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، تهران: سخن.
- ۶۲- کاشغری، محمود بن حسین بن محمد (۱۳۷۵). *دیوان لغات‌الترک*، ترجمه و تنظیم دکتر سید محمد دبیرسیاقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۶۳- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۴). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، ویراستار حسن رضایی باغیبدی، تهران: صدای معاصر، چاپ چهارم.
- ۶۴- کریمی، اصغر (۱۳۹۰). «ختن»، *دانشنامه جهان اسلام* ج ۱۵، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۹-۱۹۳.
- ۶۵- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۹). *نامه باستان* ج ۱، تهران: سمت.
- ۶۶- ----- (۱۳۸۲). *نامه باستان* ج ۳، تهران: سمت.
- ۶۷- ----- (۱۳۸۴). *نامه باستان* ج ۶، تهران: سمت.
- ۶۸- کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). *برزنامه*، تصحیح اکبر نحوی، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ۶۹- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۸۴). *زین الاخبار*، به اهتمام رحیم رضازاده ملک، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۷۰- گنجه‌ای، تورخان (۱۳۶۸). «کلمات ترکی در شعر فارسی پیش از دوران مغول»، ترجمه ماشاءالله آجودانی، فصل کتاب، سال دوم، شماره ۱، ۲۳-۳۴.
- ۷۱- *مجموعه التواریخ و القصص* (۱۳۸۳). به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، تهران: دنیای کتاب.
- ۷۲- مدبری، محمود (۱۳۷۰). *شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳-۴-۵ هجری*، تهران: پانوس.
- ۷۳- معصومی، محسن و علی غفرانی (۱۳۸۲). «ترخان»، *دانشنامه جهان اسلام* ج ۷، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۰۸-۱۰۶.
- ۷۴- معین، محمد (۱۳۷۱). *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.

- ۷۵- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۶). *آفرینش و تاریخ*، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، چاپ سوم.
- ۷۶- منفرد، افسانه (۱۳۸۹). «خاتون»، *دانشنامه جهان اسلام* ج ۱۴، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۵۸۹-۵۹۱.
- ۷۷- موسوی، مصطفی (۱۳۸۴). «واژگان ترکی و مغولی تاریخ جهانگشای جوینی»، *آینه میراث*، سال سوم، شماره سوم و چهارم (پیاپی ۳۰-۳۱)، ۵۷-۸۹.
- ۷۸- ----- (۱۳۸۷). «ترخان»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* ج ۱۵، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۱-۱۱۴.
- ۷۹- نائی، محمدصادق (۱۳۸۰). *واژگان زبان ترکی در فارسی*، تهران: پیام.
- ۸۰- نرم‌افزار تاریخ ایران اسلامی (متن ۲۷۶ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۸۱- نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام ۲ (متن ۴۱۴ کتاب)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۸۲- نرم‌افزار شاهنامه فردوسی (بر اساس چاپ مسکو)، قم: موسسه خدمات کامپیوتری نور وابسته به مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۸۳- نصیری، محمدرضا و عبدالجلیل (۱۳۹۳). *فرهنگ نصیری (ترکی جغتایی، رومی، قزلباشی، روسی و قلماقی به فارسی)*، به کوشش حسن جوادی و دکتر ویلم فلور، با همکاری مصطفی کالجین، تهران: کتابخانه مجلس و آیدین تبریز.
- ۸۴- نظام‌الملوک طوسی، خواجه حسن (۱۳۸۹). *سیاست‌نامه*، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ نهم.
- ۸۵- نظامی، مژگان (۱۳۸۰). «ایتاخ»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* ج ۱۰، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۴۹۴ و ۴۹۵.
- ۸۶- ولف، فریتس (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه فردوسی*، تهران: اساطیر.
- ۸۷- هازایی، گ. (۱۳۸۲). «ترکی، زبان و ادبیات»، ترجمه مریم بهاری، *دانشنامه جهان اسلام* ج ۷، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، ۱۷۷-۱۹۹.
- ۸۸- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳). *جامع‌التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- ۸۹- یسنا (۱۳۸۰). تفسیر و تألیف استاد ابراهیم پور داوود، تهران: اساطیر.
- 90- Dais, D (2000). ((Turân)), *Encyclopaedia of Islam*, Leiden, Brill, New Edition, vol. 10, p. 627,
- 91- Doerfer, Gerhard. (1992). ((Turkish- Iranian Language Contacts)), *Encyclopaedia Iranica*. Edited by Ehsan Yarshater, California, Costa Mesa: Mazda Publishers, vol. 5, pp. 226- 235.
- 92- Doerfer, Gerhard (1963- 1975) *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, Wiesbaden, I-IV,.
- 93- Gandjei, Tourkhan (1986) ((Turkish in pre- Mongol Persian Poetry)), *BSOAS*, vol. 49, No. 1. pp. 67- 76.
- 94- Knuppel, Michael, ((Turkic Loanwords in Persian)). [www. Iranica. Com](http://www.Iranica.Com)
- 95- Knuppel, Michael ((Turkic Loanwords in Persian)), in: [www. Iranica. Com](http://www.Iranica.Com)
- 96- Kowalski, T (1939- 1944). ((Les Turks dans le Šâh-Name)), *Rocznik Orientalistyczny*, XV, pp. 88- 99.
- 97- Perry, John, ((Turkic- Iranian Linguistic Contacts)) in: [www. Iranica. Com](http://www.Iranica.Com).